

درس پانزدهم

کاجستان



در کنار خطوط سیم پیام
خارج از ده، دو کاج رویدند
سالیان دراز، رهگذران
آن دو را چون دو دوست می دیدند
روزی از روزهای پاییزی
زیر رگبار و تازیانندی باد
یکی از کاج ها به خود لرزید
خم شد و روی دیگری افتاد
گفت: «ای آشنا، بخش مرا
خوب در حال من، تأمل کن
ریشه هایم ز خاک، بیرون است
چند روزی، مرا تحمل کن.»
کاج همسایه، گفت بازمی:
«دوستی را نمی برم از یاد،



شاید این اتفاق هم روزی
ناگهان از برای من افتاد.
مهربانی به گوش باد رسید
باد، آرام شد، ملایم شد
کاج آسیب دیده‌ی ما هم
کم‌کم، پاک‌رفت و سالم شد.
میوه‌ی کاج‌ها، فرود می‌ریخت
دانه‌ها ریشه می‌زدند آسان
ابر، باران رساند و چندی بعد
ده ما، نام یافت «کاجستان» ...

محمدجواد محبت

درست و نادرست

- ۱ باد وقتی دید که ریشه‌های کاج از خاک بیرون هستند، آرام شد.
- ۲ دو کاج، سال‌های سال با هم دوست بودند.
- ۳ در یک روز پاییزی، باد شدیدی وزید.

درک مطلب

- ۱ چرا کاج آسیب‌دیده از همسایه‌اش خواست چندروزی او را تحمل کند؟
- ۲ کاج همسایه در پاسخ به درخواست کمک دوستش چه گفت؟
- ۳ ده، چگونه به کاجستان تبدیل شد؟
- ۴ با توجه به تصویر پایان شعر، اگر کاج همسایه دوستی را از یاد می‌برد چه اتفاق‌هایی ممکن بود بیفتد؟
- ۵

واژه‌آموزی

- چو / چون: یعنی مانند، مثل، همانند، همچون.
- شما را چون برادر خود می‌دانم. (مثل، مانند)
 - آن دو را چون دو دوست می‌دیدند. (مانند، مثل)
- چو / چون: یعنی به دلیل، به سبب، زیرا، وقتی که.
- چون باران می‌آمد، خیس شده بود. (به دلیل اینکه / چون که)
 - به مدرسه می‌روم، چون یادگیری را دوست دارم. (به دلیل اینکه، زیرا که)



بخوان و بیندیش



زیر آسمانِ بزرگ

روزی از روزها، پیرمردی به نوه‌اش گفت: «من دیگر پیر شده‌ام و مدت زیادی از عمرم باقی نمانده است. دلم می‌خواهد پس از مرگم ثروتم به تو برسد؛ اما پیش از آنکه این ثروت مال تو شود، باید راز زندگی را پیدا کنی و برایم بیاوری.»





پسرک پرسید: «اما پدربزرگ، برای یافتن آن، کجا را باید بگردم؟»
پدربزرگ جواب داد: «راز زندگی زیر این آسمان بزرگ است. تو آن را زیر همین آسمان
بزرگ پیدا می‌کنی.»

پسرک، راه سفر را در پیش گرفت. ابتدا او در سر راه خود، یک خودرو دید.
از خودرو پرسید: «آیا در مسیری که می‌آمدی، از کنار راز زندگی عبور کردی؟»
خودرو جواب داد: «نه، من هرگز از کنار راز زندگی عبور نکرده‌ام؛ اما چیزی هست که
باید به تو بگویم: این مهم نیست که چند کیلومتر راه طی می‌کنی، بلکه باید همیشه این را
به یاد داشته باشی که از کجا آمده‌ای.»



پسرک از خودرو تشکر کرد و راهش را ادامه داد و عاقبت به یک درخت رسید.

پرسید: «آیا از آن بالا می‌توانی راز زندگی را ببینی؟»

درخت جواب داد: «من از این بالا می‌توانم نوک شاخه‌های درختان بلوط را ببینم؛ اما می‌خواهم نصیحتی به تو بکنم.»

پسرک گفت: «خواهش می‌کنم، بفرمایید. من به نصیحت‌های خوب، احتیاج دارم.»

درخت گفت: «تو باید از محکم بودن ریشه‌هایت در زیر زمین مطمئن شوی و گرنه، در برابر کمترین وزش باد، بلافاصله سرنگون خواهی شد.»

پسرک، در ادامه‌ی سفرش با کشاورزی که در مزرعه‌ای کار می‌کرد، روبه‌رو شد. کشاورز گفت: «به نظر می‌رسد چیزی گم کرده‌ای؟»

پسرک نگاهی به دور و برش کرد و جواب داد: «من در جست‌وجوی راز زندگی هستم.»

کشاورز گفت: «تو در اینجا راز زندگی را پیدا نمی‌کنی.»

پسرک پرسید: «آیا شما خبر دارید که کجا را باید جست‌وجو کنم؟»

کشاورز چانه‌اش را خاراند و جواب داد: «مطمئن نیستم. اما اگر فکری به خاطرت رسیده است، بهتر است آن را مانند بذری که در زمین کاشته می‌شود، تصور کنی. بذر را بکار و آن را مراقبت کن. طولی نمی‌کشد که رشد می‌کند و محصولش را برداشت می‌کنی.»

پسرک از شنیدن حرف‌های کشاورز کمی گیج شد و سپس به راهش ادامه داد.

پس از پیمودن مسافتی، به میدان یک شهر رسید که گروهی در حال اجرای موسیقی بودند.

پسرک از یکی از ویولن‌ها پرسید: «آیا تا به حال شنیده‌اید که خواننده‌ای، ترانه‌ی راز زندگی را خوانده باشد؟»

ویولن جواب داد: «نه، نشنیده‌ام؛ اما احساس می‌کنم این راز باید جایی باشد، و گرنه چگونه من که فقط از یک تکه چوب با چهار سیم ساخته شده‌ام، می‌توانم آهنگ‌هایی چنین زیبا به وجود بیاورم؟»

حرف‌های ویولن به دل پسرک نشست. او به جست‌وجویش ادامه داد تا آنکه به ساحل رسید و روی ماسه‌ها نشست و به دریا خیره شد.

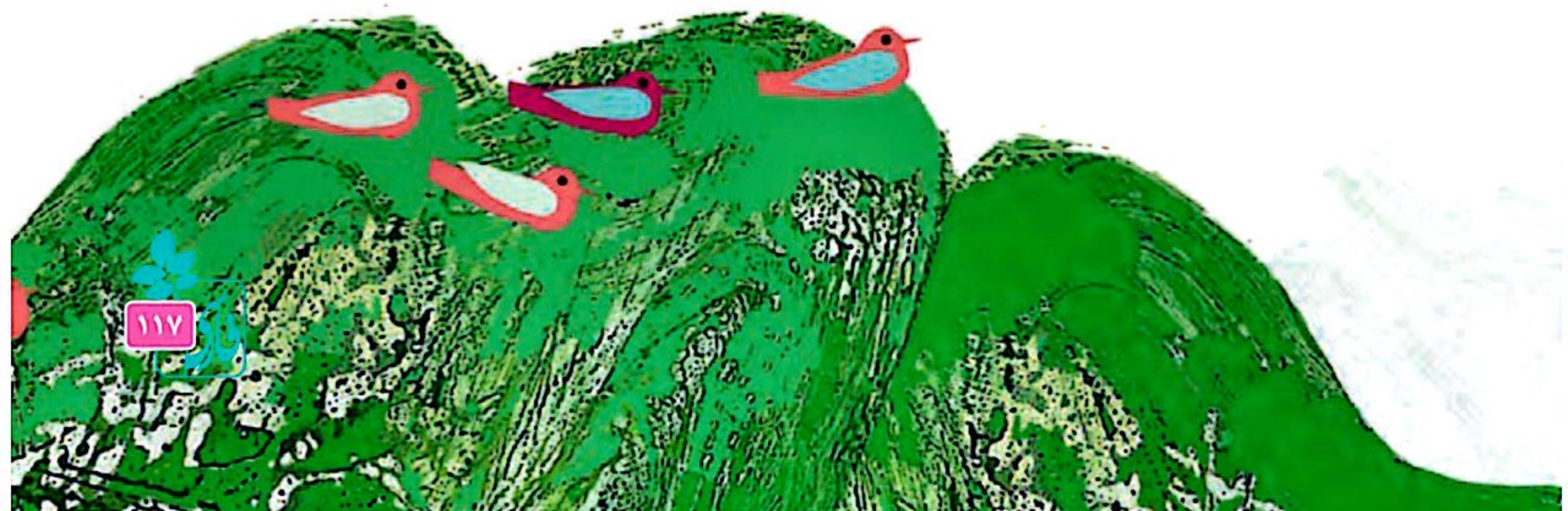
دریا گفت: «سختی‌های زندگی را هم مانند امواج دریا بدان که عمر کوتاهی دارند و سرانجام روزی به پایان می‌رسند.»




پسرک به جست و جویش ادامه داد و عاقبت با یک لاک پشت روبه رو شد.
 پسرک گفت: «من به دنبال راز زندگی هستم.»
 لاک پشت گفت: «زمان را ... از دست ... نده ... چیزی را که به دنبالش هستی ... پیدا می کنی.»
 پسرک به خانه برگشت و روی تخت دراز کشید و به سقف اتاق خیره شد.
 تخت از او پرسید: «روز خوبی نداشتی، مگر نه؟»
 پسرک جواب داد: «حق با توست.»
 تخت گفت: «کمی استراحت کن. هیچ کس تا به حال از کمی استراحت کردن، ضرر نکرده است.»
 پسرک، برای مدتی کوتاه خوابید. وقتی بیدار شد، دست و صورتش را شست و دوباره به راه افتاد تا به جست و جویش ادامه دهد. او با پای پیاده رفت و رفت، تا اینکه به یک حصار رسید. پسرک به حصار تکیه داد و گفت: «من باید راز زندگی را پیدا بکنم.»
 حصار گفت: «راز زندگی که فقط یک چیز نیست. به من نگاه کن! هر کدام از این تکه های چوب به تنهایی ارزشی ندارند؛ اما وقتی در کنار هم قرار می گیرند، یک حصار پر پیچ و خم می سازند که تا هر جا هم ادامه داشته باشند، باز باهم هستند.»



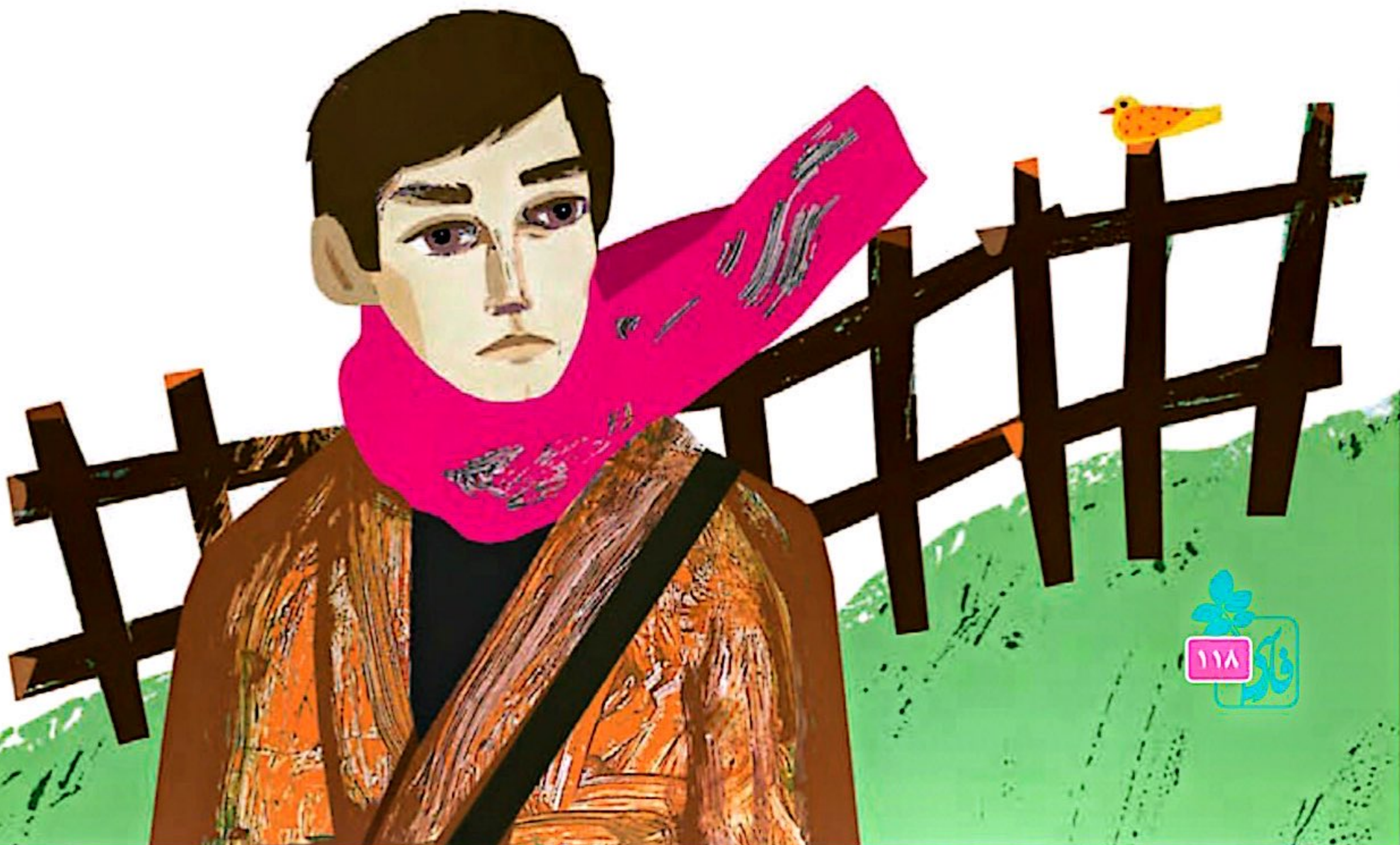
سر انجام، او یک مرد جوان شد... اما هنوز به جست و جویش ادامه می داد.
 او پیش پدربزرگش رفت و گفت: «من همه جای دنیا را جست و جو کردم. من همه ی قاره های دنیا را زیر پا گذاشتم. با افراد بسیاری آشنا شدم. خیلی چیزها یاد گرفتم؛ اما راز زندگی را پیدا نکردم.»
 پدربزرگ جواب داد: «اما تو، راز زندگی را پیدا کرده ای. همین سفر، خودش راز زندگی بود. در این سفر، تو تمام چیزهایی را که برای لذت بردن از یک زندگی ارزشمند و پربار لازم است به دست آورده ای!»





مرد جوان، لبخندی زد.
پیرمرد گفت: «اکنون همه‌ی ثروت من، ثروت توست.» آن وقت،
نوه‌اش را در آغوش کشید و در حالی که به افق اشاره می‌کرد، گفت:
«آری، ثروت من زیر این آسمان بزرگ است. زیر این آسمان بزرگ.»

ترور رومین، ترجمه‌ی مجید عمیق



درک و دریافت

۱ کدام مَثَل با محتوای داستان هم‌خوانی دارد؟

الف) هر کسی را بهر کاری ساختند.

ب) هر که بامش بیش، برفش بیشتر.

پ) نابُرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

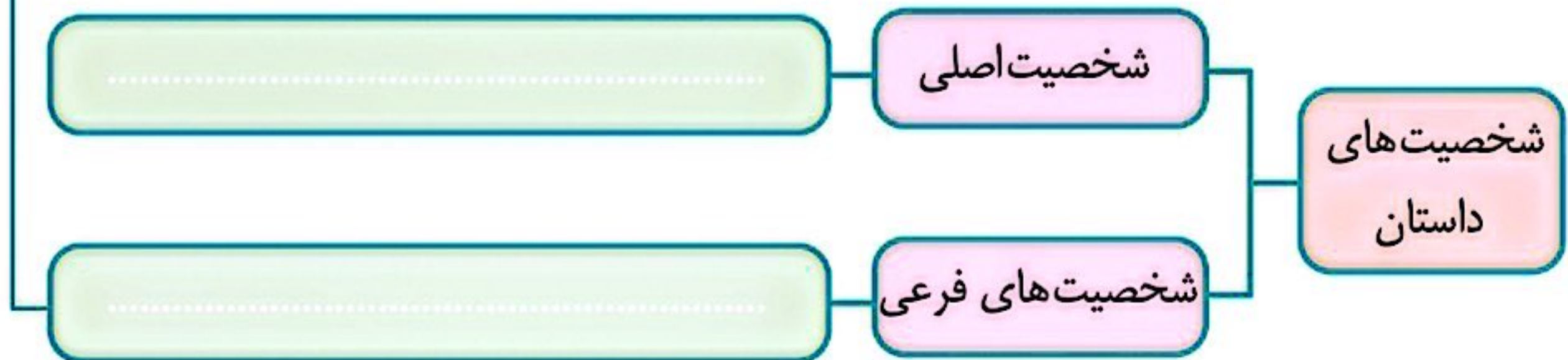
ت) درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری، چرخ نیلوفری را

۲ به نظر شما ثروت پدربزرگ چه بود؟

۳ منظور حصار از اینکه گفت: «راز زندگی فقط یک چیز نیست» چه بود؟

۴ در این داستان، پسر با چه کسانی دیدار کرد و هر کدام چه پندی به او دادند؟

۵ شخصیت‌های داستان را بر اساس شکل زیر بیان کنید.





حکایت

حکمت



پادشاهی با غلامی در کشتی نشست و غلام، هرگز دریا ندیده بود و مِحْنَتِ کشتی نیازموده، گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد؛ چندان که ملاحظت کردند، آرام نمی‌گرفت و مَلِک از این حال، آزرده گشت. چاره ندانستند. حکیمی در آن کشتی بود، مَلِک را گفت: «اگر فرمان دهی، من او را به طریقی، خاموش گردانم.»
گفت: «غایت لطف و کرم باشد.»
بفرمود تا غلام به دریا انداختند.
باری چند، غوطه خورد؛ جامه‌اش گرفتند و سوی کشتی آوردند. به دو دست در سکان کشتی آویخت. چون بر آمد، به گوشه‌ای بنشست و آرام یافت.
مَلِک را پسندیده آمد، گفت: «در این، چه حکمت بود؟»
گفت: «اَوَّل، مِحْنَتِ غرقه شدن، نچشیده بود و قدرِ سلامتِ کشتی نمی‌دانست.»

سعدی، «گلستان»، باب اوّل «در سیرت پادشاهان»

پس از گفت و گو درباره‌ی مثل‌های زیر، مشخص کنید، مفهوم حکایت با کدام ضرب المثل‌های زیر، تناسب دارد؟

- | | |
|---|---|
| <input type="checkbox"/> از هر دست بدهی از همان دست هم می‌گیری. | <input type="checkbox"/> هر که بامش بیش، برفش بیشتر. |
| <input type="checkbox"/> زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد. | <input type="checkbox"/> سواره، خبر از حال پیاده ندارد. |
| <input type="checkbox"/> قدر عافیت، کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. | <input type="checkbox"/> خواستن، توانستن است. |



«کاجستان»

آموختنی‌ها

۱. آشنایی با معنا و مفهوم شعر کاجستان و حکایت (حکمت)

۲. توجه به فضایل اخلاق مانند ایثار و توجه به هم‌نوعان

۳. به کارگیری واژگان «چون» - «چو» با معانی مختلف

۴. آشنایی با کلمات هم‌آوا و هم‌نویس

۵. آشنایی با شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان

۶. آشنایی با محمد جواد محبت شاعر شعر کاجستان

جعبه‌ی کلمات

کلمات مترادف

ملک: پادشاه

ملک: قلمرو، سرزمین

مصیبت:

غوطه:

عافیت:

ویلون: یکی از سازهای موسیقی

غایت: نهایت، آخرین درجه

خامش: مخفف خاموش

تأمل کردن:

کلمات متضاد

دوستی \neq

نرمی \neq

کلمات هم‌خانواده

خطوط،

حصار،

پاگرفت:

افق:

حصار:

تصور: اندیشه

محنت: سختی، رنج

درنهاد:

نیازموده: تجربه نشده، آنچه آزمایش نشده

ملاطفت:

کاجستان:

محنت \neq آشنا

ضرر \neq سالم

تحمل،

ملاطفت،

عاقبت،

کرم،

دوستی فقط با هم خوش بودن و خندیدن نیست! دوستی یعنی در زمان نیاز و درماندگی به یکدیگر کمک کنیم و خاطره‌ی روزهای خوب را از یاد نبریم. دوست خوب با راهنمایی‌ها و کمک‌های به موقع، ما را یاری می‌کند و از خطر می‌رهاند. به همین دلیل باید قدر دوست‌های خوبمان را بدانیم.

کاجستان

در کنار خطوط سیم پیام خارج از ده، دو کاج رویدند

بیرون روستایی، دو کاج در نزدیکی شبکه‌ی سیم کشی مخابرات رویدند.

سالیان درازا رهگذران آن دو را چون دو دوست می‌دیدند

سال‌های سال، کسانی که از آن جا می‌گذشتند، می‌دیدند که آن دو درخت کاج، مانند دو دوست هستند.

روزی از روزهای پاییزی زیر رگبار و تازانای باد

در یکی از روزهای پاییزی، آن هنگام که باران تندی می‌بارید و باد مانند حرکت شلوان، می‌وزید.

یکی از کاج‌ها به خود لرزید خم شد و روی دیگری افتاد

یکی از آن دو کاج لرزید، خم شد و روی کاج دیگری افتاد.

گفت: ای آشنا، ببخش مرا خوب در حال من تأمل کن

کاج افتاده گفت: ای دوست، مرا ببخش. خوب به وضعیت من نگاه کن.

ریشه‌هایم ز خاک بیرون است چند روزی مرا تحتل کن

بین که چطور ریشه‌هایم از خاک بیرون افتاده است! یک چند روزی مرا تحتل کن.

کاج همسایه گفت با نرمی «دوستی را نمی‌برم از یاد

کاج همسایه با ملایمت و لطافت گفت: من دوستی را فراموش نمی‌کنم.



شاید این اتفاق هم روزی ناگهان از برای من افتاد»

🎧 شاید روزی، همین اتفاق، ناگهان برای من بیفتد.

مهربانی به گوش باد رسید باد آرام شد، ملایم شد

🎧 رفتار مهربانانه‌ی این دو کاج به گوش باد رسید. باد هم آرام و ملایم شد.

کاج آسیب دیده‌ی ما هم کم کمک پا گرفت و سالم شد

🎧 کاج آسیب دیده‌ی داستان ما هم، آرام آرام توانایی خود را بازیافت و خوب شد.

میوه‌ی کاج‌ها فرو می‌ریخت دانه‌ها، ریشه می‌زدند آسان

🎧 میوه‌ی کاج‌ها می‌افتاد و دانه‌هایشان به آسانی، در خاک ریشه می‌زدند.

ابر باران رساند و چندی بعد ده ما نام یافت کاجستان

🎧 ابر باران خود را بر سر آن دانه‌ها بارید و پس از گذشت مدتی، اسم روستای ما، (کاجستان) نام گرفت.

حکمت

پادشاهی با خدمتکار خود به کشتی‌ای سوار شد. آن خدمتکار، هرگز دریا ندیده بود و رنج کشتی‌سواری را تجربه نکرده بود. شروع کرد به گریه و زاری و بدنش شروع کرد به لرزیدن. هر چه قدر با او مهربانی کردند آرام نمی‌شد و پادشاه از این وضعیت ناراحت شد. مرد دانایی در آن کشتی بود. پادشاه گفت: «اگر اجازه بدهی من او را به روشی آرام کنم.»

پادشاه گفت: «این نهایت لطف و بزرگواری شما را نشان می‌دهد» حکیم دستور داد تا نوکر را به دریا انداختند چند بار در آب فرو رفت؛ لباسش را گرفتند و به سوی کشتی آوردنش. دو دستی، به سکان کشتی آویزان شد. وقتی از کشتی بالا آمد، گوشه‌ای نشست و آرام شد.

پادشاه از این کار خوشش آمد، گفت: «قضیه چه بود؟»

حکیم گفت: «غلام ابتدا رنج و عذاب غرق شدن را نمی‌دانست و به این خاطر ارزش آسایش کشتی را نمی‌فهمید.»



بخوان و بدان



کاربرد «چون» یا «چو» در کلمات

به توضیحات زیر توجه کن:

★ گاهی در بعضی جمله‌ها از واژه‌ی «چو» به جای «مثل»، مانند، وقتی که، به دلیل این که، استفاده می‌کنیم.

مثال: دلی دارم چو مرغ پرشکسته ← دلی دارم مثل مرغ پرشکسته

مثال: چو او را دیدم، از جا بلند شدم. ← وقتی او را دیدم از جا بلند شدم.

★ گاهی در بعضی جمله‌ها از واژه‌ی «چون» به جای واژه‌های «مثل»، مانند، زیرا و به دلیل اینکه، استفاده می‌کنیم.

مثال: پروانه‌های باغ چون تابلوی نقاشی بودند.

پروانه‌های باغ مثل تابلوی نقاشی بودند.

مثال: محمد به مدرسه نیامد چون بیمار بود.

محمد به مدرسه نیامد برای اینکه بیمار بود.

چون وقتی معنای (مثل و مانند) را بدهد، حرف اضافه است و با کمک (چون) دو چیز را به هم مانند کرده‌ایم. اما اگر معنای (زیرا، به دلیل اینکه) بدهد حرف ربط می‌باشد که باعث ارتباط دو جمله می‌شود.



کلمات هم‌نویسه

★ بعضی از کلمه‌ها، چند معنی دارند و چند نوع خوانده می‌شوند، ولی یک‌جور نوشته می‌شوند.

مثال: مَلِک: پادشاه مَلِک: پادشاهی

مِلک: سرزمین مَلِک: فرشته

کلمات هم‌آوا

★ بعضی از کلمه‌ها یک جور خوانده می‌شوند، ولی در معنا و نوشتار تفاوت دارند. به این کلمه‌ها «هم‌آوا» می‌گوییم.

مثال:

ارز: پول خارجی

خویش: خود

عرض: پهنا

خیش: گاواهن



تذخصیت‌های اصلی و فرعی در داستان

★ به شخصیت‌های اصلی و فرعی در نوشته‌ی زیر توجه کن:

وقتی مادر بزرگ به خانه آمد، درنا و برنا به سوی او دویدند و او را در آغوش گرفتند. او برای بچه‌ها کتاب داستان خریده بود و با مهربانی برایشان از قصه‌های کتاب خواند.

شخصیت اصلی: مادر بزرگ

شخصیت‌های فرعی: درنا و برنا

املا دان

آشنایی با کلماتی که هم آوا هستند و یا نوشتار یکسان با معانی متفاوت دارند به تقویت املا کمک می‌کند. به خصوص اگر این کلمات را در جمله به کار ببرید ساختار و نوشتار و معنای آن‌ها در ذهن باقی خواهد ماند. با کمک بزرگ‌ترها یا جستجو در اینترنت کلمات هم آوا و کلمات با نوشتار یکسان و معانی متفاوت پیدا کرده و یک جمله با آن‌ها بنویس.

الف: کلمات هم آوا

Blank space for writing a sentence using homophones.

جمله
Blank space for writing a sentence using homophones.

ب: کلمات با نوشتار یکسان و معانی متفاوت

Blank space for writing a sentence using words with same spelling but different meanings.

جمله
Blank space for writing a sentence using words with same spelling but different meanings.

تمرین

۱ هر کلمه را به توضیح آن وصل کن.

درخت کاج رود مروارید ملک دریای

درخشان پهناور بلند خروشان آبی سرسبز



۲ درستی و نادرستی جملات زیر را مشخص کرده و در صورت نادرستی، درست آنها را بنویس.

الف: پیام شعر «دو کاج، دوستی و معرفت است.»

ب: ثروت پیرمرد، خانه‌ای بزرگ زیر آسمان بود.

پ: داستان «زیر آسمان بزرگ، ترجمه‌ی بیوک ملکی است.»

ت: کسی که غمی نچشیده باشد، قدر شادی را نمی‌داند.

۳ جمع کلمه‌های زیر را بنویس.

مدرک

موج

همسایه

خط

رهگذر

کاج



۴ معنای «چو - چون» را در هر جمله و بیت مشخص کن.

الف: او به خانه برگشت، چون (.....) چیزی را جا گذاشته بود.

ب: چو (.....) نیک نگری، پر خویش در آن بینی.

پ: مرد بی حرکت گوشه‌ای نشسته بود، چون (.....) انسانی بی‌جان!

۵ معنی کلمات زیر را بنویس.

جامه

خامش گردانم

تأمل کردن

غایت

ملاطفت

غوطه

۶ با کمک حرف (چون) افراد یا چیزها را به هم مانند کن.

الف: بچه‌ها چون زیبا هستند.

ب: مادرم چو صبور و فداکار است.

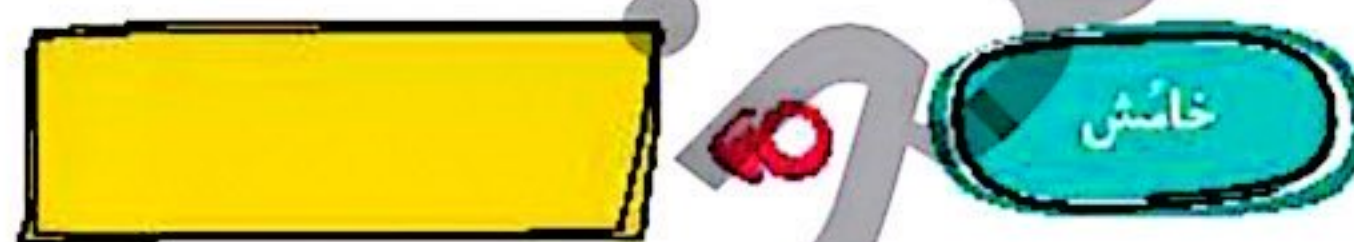
پ: خانه‌ی مادربزرگ چون صمیمی و دلگشا است.



۷ کلمه‌ی «ملک» را با نشانه‌های (تِ) بخوان، معنی کن و سپس با هر کدام جمله‌ای مناسب بنویس.

معنی	جمله
ملک
ملک
ملک
ملک

۸ کلمه‌ی زیر، کوتاه شده‌ی چه کلمه‌ای است؟



۹ با توجه به حکایت (حکمت)، کامل کن.

شخصیت‌های داستان :

شخصیت اصلی:

شخصیت فرعی:

مکان اتفاق:

پیام داستان:

۱۰ تصاویر زیر، کدام ضرب‌المثل را به یادت می‌آورد؟ آن را بنویس.



ضرب‌المثل:

۱۱ با توجه به سؤالات داده شده، گزینه‌ی مناسب را مشخص کن.

الف: کدام گزینه به ضمیر «او» اشاره دارد؟

۱) خانام ۲) جامه‌ای

ب: کدام گزینه، معنی کلمه‌های مشخص شده را دارد؟

«من او را به طریقی خامش گردانم»

۱) راهی - خام کنم ۲) طریقه - بی‌نور کنم

۳) روشی - ساکت کنم ۴) طوری - خام کنم



پ: علت آرام شدن باد، در شعر «کاجستان» چه بود؟

(۱) شاخ و برگ‌های دو کاج

(۲) مهربانی دو کاج نسبت به هم

(۳) ابری شدن آسمان

(۴) باریدن باران

ت: بر اساس شعر «کاجستان»، کدام گزینه درست نیست؟

(۱) باد وقتی دید که ریشه‌های کاج از خاک بیرون است، آرام شد.

(۲) در یک روز پاییزی، باد شدیدی وزید.

ث: در عبارت زیر چند کلمه‌ی «جمع» به کار رفته است؟

«روزی از روزها، پیرمردی به نوه‌اش گفت: من دیگر پیر شده‌ام و مدت زیادی از عمرم باقی نمانده

است. دلم می‌خواهد پس از مرگم ثروتم به تو برسد.»

(۱) یک

(۲) دو

(۳) سه

(۴) چهار

خوانش و پردازش

متن زیر را بخوان و به سؤالات پاسخ بده.

۱۲

دختر غمگین چون گل پژمرده‌ای سرش را خم کرده بود و با چشمانی اشکبار به آب نیلگون دریا چشم دوخته بود. ناگهان در کمال نبالوری، پری دریایی زیبایی را دید که از میان امواج سر بر آورده و چون از او خیلی دور بود، لبخندش دیده نمی‌شد...

الف: «دختر غمگین» چه نوع ترکیبی است؟

.....

ب: دو ترکیب دیگر مثل «مرد غمگین» نام ببر.

.....

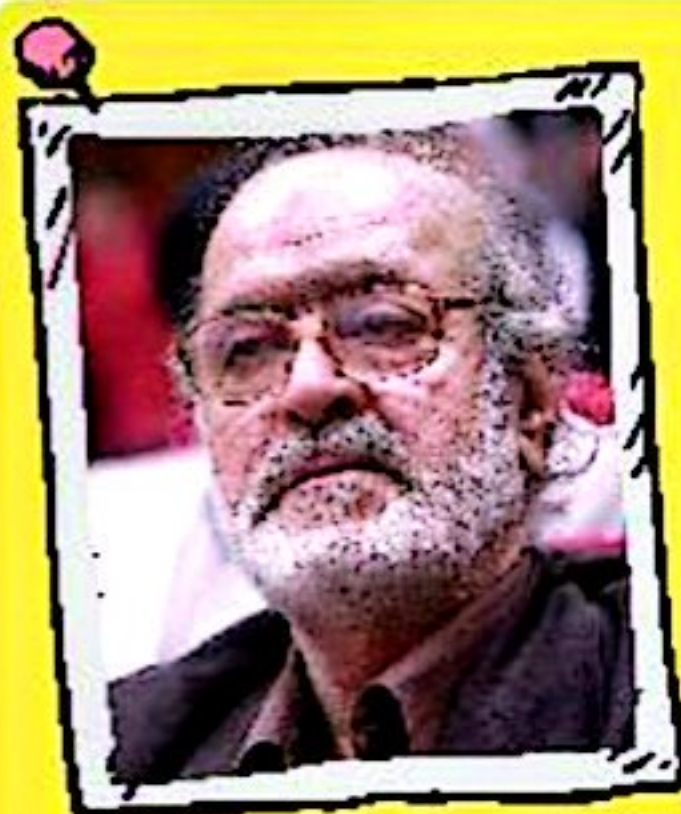
پ: یک ترکیب اضافی نام ببر.

.....

ت: به نظر تو «پری دریایی» به دختر چه می‌گوید؟

.....





محمد جواد محبت

در سال ۱۳۲۲ ه.ش در کرمانشاه قدم به عرصه‌ی حیات گذاشت. او پس از طی مراحل تحصیل به استخدام آموزش و پرورش درآمد. محبت از دوران نوجوانی به

شعر و شاعری پرداخت و چون از استعداد کافی برخوردار بود طبع حساس و مضمون‌یابش شکوفا شد و در محافل ادبی درخشید. محبت در دوران انقلاب هنر خود را در راه انقلاب و

مفاهیم اعتقادی، قرآنی به کار برد و در این رهگذار آثار خوبی نیز به وجود آورد که حتی شعرهایش به کتاب‌های درسی راه یافت. از جمله‌ی آن‌ها شعر دو کاج (کاجستان).



خودارزیابی

نیاز به تلاش	قابل قبول	خوب	خیلی خوب	
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	مفاهیم بیت‌های شعر (کاجستان) را به خوبی درک کرده‌ام.
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	در نوشتن املا و کلمه‌هایی که دارای ارزش املايي بالایی هستند، مهارت یافتم.
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	عناصر داستان را به خوبی می‌شناسم.
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	داستان شعرها و حکایت‌ها را به نثر ساده و روان می‌نویسم.
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	معانی مختلف واژگان (چون - چو) را آموختم.
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	با دیدن تصاویر می‌توانم ضرب‌المثل مرتبط را بازگو کنم.

